

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
 وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم :

يا عَلِيُّ مَثْلُكَ فِي النَّاسِ كَمَثَلِ سُورَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَمَنْ قَرَأَهَا مَرَّةً، فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلُثَ الْقُرْآنِ، وَ  
 أَمَّنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ، فَكَأَنَّمَا قَرَأَ ثُلْثِي الْقُرْآنِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَكَأَنَّمَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ. وَ كَذَلِكَ أَنْتَ يَا  
 عَلِيَّ فَمَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَدْرَكَ ثُلُثَ الْإِيمَانِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ فَقَدْ أَدْرَكَ ثُلْثِي الْإِيمَانِ، وَ مَنْ  
 أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ فَقَدْ أَدْرَكَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ.<sup>۱</sup>  
 صلواتی بفرستید.

نشسته بودم در آنجا به این فکر می کردم که امروز راجع به چه چیزی خدمت رفقا مطالبی بگویم،  
 الحمدلله همه اهل مطالعه و اهل اطلاع و اهل بصیرت و معرفت هستند و سخن راجع به امیرالمومنین  
 علیه السلام هم یکی دو تا نیست و انسان در این روز می ماند که راجع به چه مطلبی از مطالب آن  
 حضرت و چه اثری از آثار آن حضرت صحبت کند. واقعا صحبت کردن در امروز خیلی مشکل است به  
 جهت ابعاد وسیعی که شخصیت امیرالمومنین و خصوصياتی که این روز به خصوص دارد، امتیازی که  
 این روز به خصوص دارد.

با خودم گفتم راجع به همین حدیث صحبت کنیم، این حدیثی است که از پیامبر نقل شده است.  
 به یاد دارم یک روز که مرحوم آقا رضوان الله علیه از مشهد به قم مشرف شده بودند و به اتفاق ایشان ما  
 بازدید کردیم از مرحوم آیت الله حاج سید مهدی روحانی، ایشان مرد بسیار خوبی بود و از اقوام پدری  
 ما بود مرحوم آیت الله سید مهدی روحانی مرد بسیار فاضلی بود و منصف بود و صادق بود و مهم هم  
 همین است، خیلی ها اهل فضل هستند ولی در مطالبشان معلوم نیست صادق باشند، اتفاقا تذکر این  
 قضیه به مناسبت امروز که روز عمامه گذاری عده ای از برادران ایمانی و اخلاء روحانی هست بسیار مفید  
 و به جا و مناسب می رسد، بعضی ها اهل فضل هستند و درس خوانده اند ولی از این درس جز انانیت و  
 نفسانیت و مقابله با حق چیزی دستگیرشان نشده، در زمانهای سابق هم بوده در زمان ائمه هم بود

اینهایی که در دستگاه خلفا بودند همه‌شان آدمهای بی‌سوادی نبودند، فاضل در آنها بود، عالم در آنها بود، مفتی در آنها بود.

همین‌ها نگه داشتند، یعنی همین علم و همین فضل و همین درس خواندن‌ها و همین صحبت کردن‌ها و خوش صحبت کردن‌ها و خوش قلم‌ها بودند که پایه‌های ظلم را نگه داشتند، بالاخره نگهداری ظلم و پایه ظلم یک وسیله و آلت می‌خواهد همین‌طوری که نمی‌شود، اینی که مردم را نگه دارد در یک جریان ظلم، این زمینه می‌خواهد این وسیله می‌خواهد، این واسطه می‌خواهد این واسطه چه باشد؟ همین صحبت‌ها، همین خطبها، همین قشنگ صحبت کردن‌ها، همین قشنگ قلم زدن‌ها، همین قشنگ تالیف‌ها، همین قشنگ کارها و آثار، این زمینه‌ها برای نگهداری یک ظلم است حق را به دروغ برگرداند، دروغ را به حق تغییر بدهد. ظلم را عدالت بنمایاند، عدالت را ظلم و عدوان نشان بدهد خب! این هنر می‌خواهد.

دیده‌اید بعضی‌ها وقتی که انسان یک کتابی از [آنها] را مطالعه می‌کند یک مقاله‌ای را مطالعه می‌کند همان خط اول و دوم و سوم مقاله می‌فهمد که طرف چه کاره است، دارد مغلطه می‌کند یا می‌خواهد یک راه حقی را طی کند برود، از همان خط دوم و سوم پیدااست تا می‌بیند که این طرف طرف مغلطه است دیگر تا آخر بفهمد چه خبر است، از همان خط سوم و چهارم و پنجم اهل فن خودشان می‌فهمند که این نویسنده دنبال چه می‌خواهد بگردد نویسنده چه هدفی را می‌خواهد تعقیب کند. لذا مشخص است دیگر پرونده‌اش رو می‌شود و می‌چش دیگر باز می‌شود و دیگر مشخص است.

علی کل حال همان‌طوری که نشر حقایق ابزار می‌خواهد، عالم می‌خواهد، خطیب می‌خواهد، فاضل می‌خواهد، شخص صادق می‌خواهد، شخص با نیت صاف می‌خواهد شخص بی‌هوی و هوس می‌خواهد، همان‌طور هم پایداری و استمرار یک جریان ظلم و جریان خلاف و عدوان هم وسیله می‌خواهد، آن هم خطیب می‌خواهد آن هم سخنور می‌خواهد، آن هم نویسنده می‌خواهد آن هم مولف می‌خواهد، مطلب درست مثل هم است، آن در آن طرف نیاز دارد این در این طرف نیاز دارد هر دو نیاز دارند.

علی کل حال مرحوم آیت الله آقا سید مهدی روحانی رحمت الله علیه ایشان یک فرد بسیار منصفی بودند، در ابتدا ایشان آمده بود دیدن مرحوم آقا رضوان الله و بعد ما رفتیم، من در آن مجلس اول نبودم و مرحوم آقا برای من تعریف کردند، می‌گفتند ایشان آمد در اینجا و راجع به مسئله وحدت وجود از من سوال کرد. گفت آقای حاج سید محمد حسین - سن ایشان هم تقریباً با مرحوم آقا در یک حدود بود، هم‌سن بودند - این قضیه وحدت وجود چیست؟ که این قدر راجع به آن سر و صدا هست؟

بعضی‌ها رد می‌کنند بعضی‌ها اثبات می‌کنند، ما آمدیم از خود شما بشنویم، خود شما که هم اهل فلسفه هستید و هم اهل اصول و از این مسائل و این چیزها، می‌دانیم که شما حرف آخر را می‌زنید و به صدق شما هم اعتماد داریم. این مهم است که انسان یک وقتی براساس حرفه و فن از یک چیزی دفاع نکند، این می‌شود بت، براساس حق دفاع کند یک وقت ممکن است آن مطلبی که قبلا از آن دفاع می‌کرد بعدا به خلافش برسد باید برگردد نباید بماند، چون من چند سال پیش این مطلب را گفتم حالا هم روی حرفم می‌ایستم!! نه، این غلط است، این باطل است این کفر است این شرک است، چون من قبلا این مطلب را می‌گفتم حالا عیب است از حرفم برگردم!! این کجایش عیب است؟ این واجب است، چون قبلا من این نظر را داشتم حالا اگر برگردم می‌گویند بد است!! می‌گویند این از حرفش برگشته چه اعتباری دیگر به حرفش است!! تمام اینها وسوسه شیطانی و تمام اینها کفر و در قبال حق ایستادن و ابراز انانیت و نفسانیت کردن است. تا دیروز مطلب برای شما به این قضیه روشن بود و بیان می‌کردی، بسیار خوب! از امروز مسئله به این کیفیت است، بسیار خوب باید روشن کنی، آقا جان از امروز من مطلب را این طور می‌فهمم، هفته دیگر دوباره بگویند نه آقا اصلا نه آن قضیه بود، نه این قضیه اصلا مطلب چیز دیگر است، باید هفته دیگر حرف هفته دیگر را بزنی، ما در عبور زمان هستیم در مرور زمان هستیم توجه می‌فرمایید.

امروز که روز عید غدیر است ما باید بیاییم این حرفها را بشنویم! امیرالمومنین را هزار و چهارصد سال پیش پیغمبر به خلافت نصب کرد، خوب! تمام شد و رفت امروز چه باید کرد؟ پیغمبر امیرالمومنین را در روز غدیر به مردم معرفی کرد، خوب! به ما چه؟ ما که هزار و چهارصد سال بعد آمده‌ایم، این قضیه برای هزار و چهارصد سال پیش است، برای آن زمانهاست، امروز چه باید بکنیم؟ امروز که سنه هزار و چهارصد و سی و پنج هست امروز برای ما عید غدیر چه مفهومی دارد؟ همین جشن گرفتن را که هزار و چهارصد سال پیش پیغمبر نصب کرد خوب چکار کنم؟ خیلی قضایا هزار و چهارصد سال پیش اتفاق افتاده، هزار و سیصد سال پیش اتفاق افتاده، حمله مغول هم هشتصد سال پیش اتفاق افتاده، خوب! به من چه یک حمله اتفاق افتاد و رفت، یک خونریزی آن موقع شد، یک زلزله آن موقع شد، یکی آن موقع به دنیا آمد، یکی آن موقع ... هزارتا قضایا و مسائل در طول زمان اتفاق می‌افتد، اینکه ما امروز اینجا جمع شده‌ایم برای چه جمع شده‌ایم؟ یا به عبارتی دیگر ما را به اینجا آوردند این عبارت عبارت صحیح است. امروز که ما را در اینجا قرار دادند و در این محفل نشانند و در اینجا متمکن کردند برای چه هست؟ برای اینکه هزار و چهارصد سال پیش این قضیه اتفاق افتاد؟ خوب اتفاق افتاد که افتاد، خوب به ما چه ربطی دارد؟ الان ما که در هزار و چهارصد سال پیش نیستیم. خدا می‌خواست ما را در آن موقع خلق

کند، خب ما تقصیر نداریم، ما الان این موقع خلق شدیم، خلقت که دست ما نیست، امروز ما عید غدیر را برای چه باید جشن بگیریم و برای چه باید خوشحال شویم و برای چه باید منبسط باشیم و برای چه باید شعف داشته باشیم و برای چه باید مسرور باشیم و برای چه باید مبتهج باشیم، امروز برای چیست؟ عید غدیر امروز بیعت با امام زمان علیه السلام ما، در امروز است، این معنا معنای عید غدیر است، که ما در امروز باید با امام زمان علیه السلام خودمان بیعت مجدد کنیم، که یک سال گذشت و در امروز رسول خدا امام زمان را به نام حجة ابن الحسن برای ما معرفی می کند و دست او را بالا می برد، و می گوید من کنت مولاه فهذا ابني حجة ابن الحسن مولاه این معنا معنای عید غدیر امروز است. این عید غدیر اگر این طور باشد همیشه دیگر زنده است، همیشه دیگر حیات دارد، همیشه دیگر پابرجاست.

ایشان آمد از آقا سوال کرد که مسئله وحدت وجود چیست؟ خب شما خودتان به ما بگویید. ایشان اهل فلسفه نبود، فلسفه نخوانده بود بنده خدا و خب اشکالش هم در همین بود که چرا نخوانده بود، چرا انسان نباید اینها را بخواند؟ و علی کل حال مرحوم آقا هم می گفتند که ما برای ایشان توضیح دادیم آقا مسئله وحدت وجود این است، این است، گفت این است قضیه؟ گفتم بله، گفت این که اشکال ندارد، پس این همه که می گویند... ایشان گفتند خب مگر کسی می گوید اشکال دارد؟ گفتند باور نمی کرد و تعجب می کرد و می گفت واقعا وحدت وجود این است که شما دارید می گوید یا دارید ما را به یک کیفیتی خلاصه قانع می کنید و حالا سرگرم می کنید؟ گفتند آقا این همینی است که اعتقاد بنده است، گفت بنده که اعتقاد را نمی آیم به شما دروغ بگویم، اعتقاد بنده نسبت به وحدت وجود اینی است که برای شما توضیح دادم. گفت خب این که عیب ندارد! گفتند خب بله ما می گوییم عیب ندارد.

ببینید خب این آدم آدم منصف، آدم صادق، آدم خوش نیت، آدم صاف... بنده با ایشان در یک مجلسی بودم خیلی عجیب! یک مطلبی بود، ایشان گفت بله بله من این مطلب را اعتقاد بود و الان به خلافت رسیدم و از حرفم برگشتم، شما به هر کسی خواستید بگویید که من از حرفم برگشتم. خیلی صاف، نه آمد بگوید که آقا نمی دانم، بنده اگر بخوام برگردم می گویند آقای فلان از حرفش برگشته این افت من است، این شخصیت من، نه آقا جان عالم دینی به این می گویند. آدم صاف آدمی است که وقتی که یک نظری دارد وقتی نظرش عوض می شود برگردد بگوید آقا من برگشتم الان نظرم این است، بابا ما که پیغمبر و امام نیستیم، ما بشر هستیم، خدا ما را خاطی قرار داده، خطا می کنیم رفع خطا می کنیم، خب باید بگوییم خب نگوئیم کار حرام انجام داده ایم، کار حرام انجام داده ایم اگر نگوئیم.

خواستیم خب یک شمه ای از خصوصیات ایشان نقل کنم که خب بالاخره مفید هم هست و باید هم این صفات بزرگان باید نقل شد، در نقلش خیلی مطالبی هست، انسان استفاده می کند و بالاخره بداند

که همه یک جور نیستند، اگر ما خیلی خلاف‌ها می‌بینیم ولی در این ضمن افرادی هم هستند که آنها به راه حرکت می‌کنند، در راه حرکت می‌کنند، مواظب هستند نسبت به مطالب، دقت دارند و می‌خواهند از این عمرشان آن استفاده کافی را وافی را ببرند.

در آنجا نشسته بودیم صحبت از این مسئله شد، ایشان به مرحوم آقا گفتند که آقا یک روایتی من دیدم این روایت را شما برای ما توضیح بدهید، من دیدم که پیغمبر فرمودند **يَا عَلِيُّ مَثَلُكَ فِي النَّاسِ كَمَثَلِ سُورَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** این روایت را ایشان در آنجا خواندند که رسول خدا فرمودند کسی مثل تو ای علی در میان مردم مانند **سُورَةِ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** است کسی که یک بار قل هو الله احد را بخواند مانند این است که ثلث قرآن را خوانده کسی که دو بار بخواند مانند این است که دو ثلث قرآن را خوانده و کسی که سه بار بخواند مانند این است که سه بار قرآن را خوانده، در روایت دیگری هم داریم در توصیه‌هایی که پیغمبر اکرم به دخترشان فاطمه زهرا می‌کردند جزو دستورات اذکار قبل از خواب در شب قرائت سه بار سوره قل هو الله احد بوده که می‌فرمودند مانند این است که یک ختم قرآن کردی امثال این هم خب روایاتی هست.

همین‌طور مثل تو همین است، کسی که تو را به قلب فقط دوست داشته باشد در دلش تو را دوست داشته باشد ولی به زبان نیاورد ملاحظه بکند، مسائل را در نظر بگیرد جهات را، مصالح را در نظر بگیرد، بالاخره خب هستند دیگر بعضی‌ها یک مطلبی را قبول دارند ولی نمی‌گویند به زبان نمی‌آورند ولی قبول دارند مطلب را قبول دارند، این شخص به ثلث ایمان رسیده است و کسی که تو را به قلب و لسانش دوست داشته باشد یعنی به زبان بیاورد، فضائل تو را نقل بکند از تو دفاع کند در موارد مختلف، به حمایت از تو برخیزد با زبانش این مانند کسی است که به دو ثلث از ایمان دسترسی پیدا کرده و کسی که تو را با قلب و با زبان و با ید، با دست یعنی در مقام عمل تو را دوست داشته باشد این به همه ایمان رسیده است.

خیلی روایت روایت عجیبی است مرحوم آقا در آن روز یک توضیحاتی دادند و یک مطالبی را به اصطلاح فرمودند و که حالا مجملش را در طول صحبت خدمت رفقا عرض می‌کنم، ایشان فرمودند که بله و سندش را هم برای مرحوم آقای سید مهدی روحانی سندش بیان کردند که این در فلان کتاب هست و روایتش هم روایت صحیح است و ظاهراً هم حتی بعضی از اهل تسنن این روایت را هم در کتابهایشان این را نقل کردند.

مجمل فرمایشات مرحوم آقا رضوان الله علیه در آن مجلس این بود که ایمان مراتبی دارد، باور انسان مراتبی دارد و افراد در افق‌های متفاوتی قرار دارند و آن میزان باور افراد و آمادگی افراد برای

پایداری در قبال حق و پایداری برای رضوان الهی این دارای مراتب مختلفی هست، دو نفر یک جور نیستند، دو نفر یک قسم نیستند هر کسی در یک مرتبه خاصی از ایمان قرار دارد، کسی که فقط امیرالمومنین را قبول دارد به عنوان این که این شخص فردی است دارای این خصوصیات و خلیفه پیامبر است، جانشین پیامبر است، خیلی ها قبول داشتند شما الان خودتان را در زمان غدیر تصور کنید ببینید ما در زمان غدیر خب چه افرادی بودند؟ بالاخره افرادی در زمان غدیر بودند که خودشان با چشمشان دیدند پیغمبر دست امیرالمومنین را گرفت الان ما فقط به واسطه نقل کتاب به این مطلب باور داریم خودمان که نبودیم و ندیدیم، همین طور سینه به سینه برای ما نقل شده از پدران، از بزرگان، آنها همین طور از آباء و اجداد خود تا اینکه این مسئله به دست ما رسیده و به عنوان یکی از مسلمات تاریخ این قضیه ثبت شده و در کتابها هم ما می بینیم، کتابهایی که مربوط به زمانهای گذشته است مربوط به هشتصد سال پیش، مربوط به هزار سال پیش، اشعاری که در همان موقع این اشعار سروده شد، الان که اشعار حسان بن ثابت انصاری در روز غدیر موجود است که پیغمبر به وقتی که این جریان معرفی امیرالمومنین انجام گرفت حسان بلند شد و گفت من شعری بگویم حضرت فرمودند: بخوان اشعار خودت را اداء کن و حسان را شروع کرد آن قصیده خیلی جالبش را انشاد کرد اما نکته جالب در اینجا این بود که پیغمبر فرمودند: تا مادامی که با ما اهل بیت هستی روح القدس تو را حمایت خواهد کرد و این خیلی قضیه عجیبی است این از آن مطالبی است که خلاصه مطالب کلیدی است که باید ما مواظب این قضیه باشیم، متوجه باشیم. لذا حسان بعد از مدتی طول نکشید که به دستگاه خلافت خلفاء راه پیدا کرد و از آنها حمایت کرد، یعنی دو ماه قبلش در جریان غدیر برای نصب امیرالمومنین به ولایت الهی و به خلافت الهی شعر گفت و بعد بلند می شود می آید برای ابوبکر و اینها شعر می گوید.

پیغمبر می فرماید تا مادامی که با ما اهل بیت هستی روح القدس تو را حمایت می کند و به تو کمک می کند و در تحت کفالت او هستی، یعنی هیچ تضمینی نیست بر اینکه حالا که در اینجا آمدی و شعر گفتی و حال روحانیتی دست داد و آمدی این را گفتی این یک تضمینی بشود برای تو تا آخر، لذا حسان از آنهایی بود که ما می توانیم بگویم این جزو اول مسئله است، امیرالمومنین را به قلب دوست داشت اما به زبان خیر، رفت در دستگاه ابوبکر، نمی توانست بایستد، بالاخره نمی توانست این مشکل را رد کند، نمی توانست از عهده این امتحان برآید، نمی توانست در قبال این فضا و در قبال این جو و در قبال این جریان که ایجاد شده بود در قبال آن مقاومت کند و بایستد و بگوید دو ماه قبل پیغمبر این علی را گذاشت کجا دارید می روید؟ چه کسی را دارید انتخاب می کنید؟ به چه کسی دارید رای می دهید، در مقابل کلام رسول خدا ایستادید، در مقابل صراحت پیغمبر ایستادید، توجه می کنید؟

نتوانست بایستند ایمانش در حد ثلث بود، یک بار قل هو الله احد را خوانده نه همه‌اش را، امیرالمومنین را قبول دارد که در روز عید غدیر پیغمبر او را نصب می‌کند و خودش هم بلند می‌شود شعر می‌گوید، اشعارش هم اشعار آبداری هست و قصیده بسیار عالی می‌گوید، ولی در همین حد، بیش از این مقدار دیگر قدم جلو نمی‌گذارد، بیش از این مقدار دیگر مایه نمی‌گذارد، بیش از این مقدار دیگر سختی را تحمل نمی‌کند چون بالاخره گفتن یا علی سختی دارد، پشتش امتحان دارد، این امتحان هم برای همه ما هست، این امتحان هست. این نیست که فقط برای آنها باشد، کسی که می‌گوید یا علی، علی آدمی است که می‌آید در قبال ابوبکر می‌ایستد تو چه می‌کنی؟ این نیست که فقط علی بگوید و برود در منزل بنشیند هر چه خواهد شد، شد. علی می‌آید در قبال ابوبکر می‌ایستد، علی در قبال عمر می‌ایستد، علی در مقابل عثمان می‌ایستد، علی در قبال معاویه می‌ایستد، می‌آید در قبال اینها می‌ایستد تو کجا می‌ایستی؟ همین روز عید غدیر و تمام شد؟ **بَخِ بِخٍ لَكَ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ** این حرفها را کی زد؟ این حرفها را مگر همین دومی نزد، همین کسی که این حرفها را زد و آمد با علی بیعت کرد همین کسی بود که آمد جلوی چشم شوهرش دختر پیغمبر را تکه تکه کرد همین این!

با **اصبحت مولی** که کار درست نمی‌شود عزیز من! با **بَخِ بِخٍ لَكَ يَا عَلِيُّ** که کار درست نمی‌شود، مسئله حل نمی‌شود. بنده هم می‌آیم خیلی چیزها می‌گویم، نوار است می‌چرخد، بهتر هم حرف می‌زنم، بهتر هم صحبت می‌کنم اظهار ارادت بیشتر هم می‌کنم یا علی مبارک باد، مبارک باد این منصب مبارک باد، خدا تو را مولای همه قرار داد مولای مومن و مومنه قرار داد، خب! داد که داد تو کجایی؟ تو چرا داری دروغ می‌گویی؟ تو چرا داری دودوزه بازی می‌کنی؟ تو چرا داری تقلب می‌کنی؟ تو چرا داری خلاف می‌گویی؟ بله قرار داد به تو چه مربوط است؟ بله! خدا علی را مولای همه قرار داد، مولای بر هر چه مومن و مومنه و اینها قرار داد به من چه مربوط است؟ من در این وسط کجای مسئله هستم؟ من کجا هستم؟ دیگر شما بهتر از این مورد سراغ دارید؟ مثال بهتر از این سراغ دارید؟ که کسی بلند شود بیاید این حرفها را راجع به امیرالمومنین بزند بعد هم دو ماه بعد بلند شود بیاید زن همین علی را جلوی چشمش تکه تکه کند و بچه‌اش را هم سقط کند، دیگر بهتر از این کیست؟ کیست بهتر از این؟

خب حالا تکلیف ما چیست؟ شما خیال می‌کنید آن کسانی که در روز عید غدیر بودند گلبولشان از ما کمتر بود؟ پلاسمایشان از ما کمتر بود؟ رنگ خونشان کمتر بود؟ ما حالا خونمان قرمزتر است بعد

از هزارو چهارصد سال؟ نه آقاجان! معلوم نیست آنها در ارتباط با امیرالمومنین ادعایشان بیشتر از ما در اینجا نبوده، معلوم نیست، واقعا هم در آن روز شاید حالی برایشان دست داده، بالاخره پیغمبر آمده دارد امیرالمومنین را نصب می‌کند، دیگر حرف آخر را پیغمبر دارد می‌زند، حسانی که بعدا به خلافت ابوبکر می‌رود و در دستگاه آنها قرار می‌گیرد بلند می‌شود در روز عید غدیر برای امیرالمومنین شعر می‌گوید خب اینجا بوده، اینجا همه حقایق تاریخ است، ولی همین‌ها می‌بینیم تمام شد، آقا یک امتحان پیش آمد چند تا باقی ماندند؟ یک سلمان و ابوذر بود و مقداد و عمار و چند نفر دیگر، همین چند تا، بقیه همه رفتند در مسجد مدینه نماز جماعت خواندند! همه صف در صف، همان پریروز که پیغمبر نماز می‌خواند و این صفها بسته می‌شد امروز داریم می‌بینیم یکی دیگر ایستاده به جای پیغمبر! همین صفها و همین‌ها صف بستند همین افراد، همین زید و همین عمر و همین کذا و هیچ تغییری نکردند، نه از کره ماه ماموم آوردند و نه از این طرف و آن طرف و از بلاد دیگر افراد را جمع کردند که با شتر و الاغ بیاورند تظاهرات کنند و پشت سر بایستند نماز بخوانند، خود همین‌ها! خود همین‌هایی که در مدینه بودند، خود همین‌هایی که دیروز پشت سر پیغمبر بودند، همین‌ها آمدند پشت سر این...

دیروز پشت سر پیغمبر ایستادیم امروز پشت سر یکی دیگر می‌ایستیم، چرا؟ چون حد ما این قدر است، میزان ما این مقدار است، باور ما این قدر است، بیش از این نیست، یعنی چه؟ یعنی بین پیغمبر و بین ابی‌بکر فرقی نمی‌گذاریم، این معنایش است. همان‌طور که پیغمبر می‌گفت و حرفش را گوش می‌دادیم، امروز ابی‌بکر که دارد می‌گوید همان‌طور هم داریم حرفش را گوش می‌دهیم، همان‌طور که پیغمبر دیروز می‌آمد و الصلاة الصلاة می‌گفت و بلال می‌رفت اذان می‌گفت و پشت سرش می‌ایستادیم همین‌طور هم امروز بلال نه یکی دیگر می‌رود بالا ماذنه اذان می‌گوید و یکی دیگر می‌ایستد جای پیغمبر هم ما هم پشت سرش می‌ایستیم، یعنی چه؟ یعنی پیغمبر و ابی‌بکر یک اندازه هستند!

اگر علی را می‌گذاشتی جلو و پشت سر علی می‌ایستادی آن وقت بله مطلب یک چیز دیگری بود آن موقع فرق می‌کرد، پس یک خرده به خودمان بیاییم، متوجه بشویم مسئله خیلی مسئله دقیقی هست! آن کسی که دارد می‌گوید چه این چه آن، خودش را در واقع دارد معرفی می‌کند، کسی که دارد می‌گوید چه آقای فلان چه آقای فلان هر دو یکی، در واقع باور خودش را دارد بازگو می‌کند.

مَدَحِ خورشید، مَدَاحِ خود است      که دو چشمم روشن و نامرمد است<sup>۱</sup>

کسی که دارد خورشید را مدح می‌کند یعنی من دارم خورشید را می‌بینم نابینا نیستم، خورشید که سر جایش هست، تو که داری خورشید را تعریف می‌کنی تو داری مدح می‌کنی تو داری اندازه‌اش را



می‌گویی، تو داری نورش، گرما و حرارتش را توضیح می‌دهی، یعنی چه؟ یعنی من این را حس کردم دیدم، با وجودم، آفتابش را درک کردم و الان دارم برای شما این مسئله را بیان می‌کنم. درست؟ پس کسی که امیرالمومنین را فقط به قلب دوست داشته باشد اما به زبان نیاورد، مثل چی می‌ماند؟ مثل همانهایی که در روز عید غدیر آمدند با امیرالمومنین بیعت کردند بعد هم رفتند دنبال ابوبکر، پس این یک مقدار از روایت برای آنهاست، این برای آنهاست.

همین‌طور برای افرادی که الان هستند، می‌دانیم امیرالمومنین حق است ولی هر چیزی را که خب نمی‌شود گفت! حالا درست است حق است ولی بالاخره یک مصلحت‌هایی هم داریم، بالاخره فامیل داریم، بالاخره قوم و خویش داریم، همسایه داریم خب نمی‌شود دیگر! بالاخره حساب و کتاب است! می‌دانیم این مطلب حق است ولی خب بالاخره دلیل ندارد انسان هر حقی را بگوید و هر مطلبی را به زبان بیاورد! همه چیز از بین می‌رود، خب دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، پس تقیه را برای کی گذاشته‌اند؟! بالاخره فامیل داریم حساب و کتاب داریم، نمی‌شود! در حالی که می‌داند، در حالی که می‌بیند در حالی که اعتقاد دارد، اینها چیست؟ اینها یک سوم از ایمان را دارند، یک سوم دارند، می‌دانند که حق کجاست.

خب در اینجا مسئله محبت مطرح است، چون ممکن است انسان اعتقاد به یک شخص داشته باشد ولی محبت نداشته باشد، آن محبت یک مقداری یک راهی را باز می‌کند، لذا پیغمبر نمی‌فرمایند: یا علی کسی که تو را به قلبش بشناسد، می‌گویند کسی که تو را به قلبش دوست داشته باشد باز این یک مسئله‌ای است، چون کفار هم پیغمبر را می‌شناختند **يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ** **البقرة، ۱۴۶** **﴿الأنعام، ۲۰﴾** مثل بچه‌هایشان تو را می‌شناسند، ممکن است یک پدری بچه‌اش را نشناسد؟ ممکن است یک مادری بچه‌اش را نشناسد؟ می‌شود؟! یعنی دیگر از این مثال خدا نمی‌توانست روشن‌تر بیاورد که در مرحله شناسایی بالاترین مرتبه شناسایی پدر و مادر و فرزند است، یعنی از پدر و مادر که فرزند متولد می‌شود.

ولی اینها که پیغمبر را می‌شناختند اینها دوست نداشتند، ولی اینجا پیغمبر در واقع یک راهی را می‌خواهد باز کند برای افراد، می‌گوید اگر شما در دلتان امیرالمومنین را قبول دارید و به این قبول داشتن و پذیرش هم تعلق هم دارید؟ محبت را دارید! اما عرضه بیانش را ندارید جراتش را ندارید، مصالح را در نظر می‌گیرید، نمی‌توانید، باز برای شما راه باز است این نیست که راه بسته باشد مثل آن کفار، لذا افرادی که در زمان غدیر با پیغمبر بودند در آن جریان اینها هم یکی یکی برگشتند! این‌طور نبوده که تا آخر هم همین سه چهار نفر باشند، تقریباً هی مثلاً هفته‌ای یکی دو تا می‌آمدند توبه می‌کردند: یا علی ببخشید ما را شیطان گول زد، حمایت نکردیم اما وقتی که دیگر گذشته بود دیگر مسئله گذشته بود، لذا

بعد از حدود سی چهل روز تقریباً حدود چهل پنجاه نفر از افراد بودند که آمدند بر حسب مراتب استقامت‌شان و بر حسب میزان درکشان و توفیقی که خدا به آنها داده، اینها آمدند به دنبال امیرالمومنین و خلاصه از آن مرام دست برداشتند و توبه کردند و دیگر بودند، البته نه مثل حالا آن چند نفری که در ابتدا بودند ولی خب اینها هم برگشتند.

بعد حضرت می‌فرماید: که کسی که یا علی تو را به قلبش و لسانش دوست داشته باشد، هم به قلبش دوست دارد و می‌داند تو کیستی و تو حق هستی، و همه چیز تو هستی و تو اسوه هستی و تو پیشوا هستی و تو امام هستی و تو قابل اقتدا هستی، همه اینها را می‌داند و با زبانش هم بیان می‌کند، این مقدار را بیان می‌کند این طرف می‌گوید آن طرف می‌گوید، از تو و از موقعیت تو دفاع می‌کند، اگر خطیب است خب این می‌آید حرف می‌زند، اگر نویسنده است می‌آید با قلمش این مطالب را بیان می‌کند، این نیست که دیگر قلمش را ببرد در [جای دیگر] و در صحبت هم به مطالب دیگری پردازد و در این وادی دیگر صحبت نکند، نه! به جایش می‌گوید به جایش مسئله را می‌گوید.

اما دیگر بیش از این نمی‌آید جلو، اگر آمد یک قضیه‌ای خواست برایش پیش بیاید یک مطلبی پیش بیاید، یک مسئله انفاقی پیش بیاید تو که علی را دوست بسیار خب! حالا باید این مقدار از مالت انفاق کنی، نه! فقط به زبان کافی است، ان‌شالله مورد شفاعتشان قرار می‌گیریم آن انفاق باشد برای بعد! یا اینکه فرض بکنید که یک مسئله‌ای پیش می‌آید کاری باید انجام بدهد، حالا فعلاً امروز یک خرده کار داریم، حالا بماند این مسائل برای بعد، فقط به زبان است، یا اینکه جریانی پیش می‌آید مثل جریان کربلا پیش می‌آید، پای خون در میان است یا جریان صفین پیش می‌آید پای خون در میان است، جریان احد پیش می‌آید خب اینها جنگ است فقط مسئله مسئله زبان نیست، فقط مسئله اعتقاد و محبت قلبی نیست بفرما جلو حالا وقتش است، انفاق به اموال و انفس و اعراض فلان حرب در پیش است، خب چه می‌کنید؟ آیا در شب عاشورا وقتی که پسر پیغمبر اذن برای خروج داد آیا ما هم **هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا**<sup>۱</sup> آیا ما هم از این سیاهی شب استفاده می‌کنیم و یواش پرده خیمه را برمی‌داریم و خداحافظ؟ دیگر بیعت را از ما برداشت و خودش گفت بروید خودش دارد می‌گوید، برویم بابا به زن و بچه‌مان برسیم، برویم به دامادمان برسیم به عروس‌مان برسیم، برویم به عقب‌افتادگی و طلبکارها و فلان برسیم، بدهکار نه! اگر بدهکار می‌باشد می‌گوید همین فردا شهید شویم و دیگر امام حسین همه را

۱- معاد شناسی ج ۲- ص ۴۱ و لمعات الحسین ص ۵۹....

تسویه می‌کند دیگر! از دست طلبکارها و اینها همه راحت می‌شویم! اما اگر طلبکار باشد چه؟ می‌گوید نه یا بن رسول الله اجازه بفرمایید بروم این طلبها را وصول کنم آن موقع یک استخاره کنم بینم که آمدن و برگشتن به این جا خوب می‌آید، خیلی خوب می‌آید، میانه می‌آید چه می‌آید از این حرفها، توجه می‌کنید؟

خب اینها چه بودند؟ این قسم سوم است بیده با دست یعنی عملا، در مقام عمل چقدر جلو می‌آید؟ در مقام عمل چقدر پای قضیه می‌ایستد، آیا حاضر است یک زندان هم بکشد؟ آیا حاضر است یک تازیانه هم بخورد؟ حاضر است؟

در زمان شاه یک مدرسه‌ای بود و مدرسه دخترانه‌ای بود منتهی مدرسه اسلامی بود، آمده بودند از طرف وزارت همان موقع، مرد در آن مدرسه آمده بود که مثلا می‌خواستند مسئله حجاب و اینها را به صورت دیگر قرار بدهند اواخر ظاهرا حکومت سابق پهلوی بود بله یادم است، بعد آن مسئول مدرسه بسیار آدم متدینی بود نمی‌دانم ایشان در قید حیات هست یا نه، اگر در قید حیات است ایشان را خدا حفظ کند اگر به رحمت خدا رفته که خداوند مورد رحمتش قرار بدهد، آدم بسیار متدینی بود، آدم خوبی بود، آدم با عرق دینی بود و این یک مرتبه آمد جلو و آن شخصی که از طرف آنجا آمده بود یک سیلی به گوش این زده بود که مثلا برو کنار و ایشان هم مقابله کرد و علی کل حال آنچه که می‌خواستند انجام نشد، یعنی یک دفعه مسئله به یک نحو دیگری شد و آنها به مقصودشان نرسیدند، یعنی می‌خواستند فرض کنید که دیگر مسائل حجاب و اینها را اصلا دیگر بگذارند کنار.

بعد یادم است نشسته بودیم در منزل صحبت این شد و یک کسی اظهار تاسف می‌کرد و گفت به بنده خدا یک سیلی هم زدند و یک چکی زدند، ایشان گفتند خب اگر در راه اسلام است چه اشکال دارد انسان یک چک هم بخورد؟ اگر در راه اسلام هست چه اشکال دارد؟ انسان یک چک، یک سیلی هم در راه اسلام بخورد؟ باید ایستاد پای قضیه، توجه می‌کنید؟ نه اینکه: نه ما اینجا هستیم ولی تا حدی که چک نخوریم تا حدی که سیلی نخوریم خیلی خوب است، اگر سیلی بخوریم نه آقا ببخشید خیلی عذر می‌خواهیم بله یک اشتباه و رضایتنامه و فی امان الله، آنجا که نمی‌شود قضیه، کسی که دنبال امیرالمومنین می‌آید امیرالمومنین سیلی را خورد، امیرالمومنین ریسمان به گردش انداختند، امیرالمومنین زنش را جلوی تکه تکه کردند و بچه‌اش را سقط کردند، زنش را جلوی تکه تکه کردند توجه می‌کنید؟ ریسمان انداختند و گریبانش را گرفتند تا مسجد کشاندند.

معاویه در نامه‌ای که به امیرالمومنین می‌دهد می‌خواهد امیرالمومنین را تنقید کند و تذلیل کند و استهزاء کند و مسخره کند، حضرت می‌فرمایند می‌خواستی من را تعیب کنی ولی ندانستی که داری

افتخاری برای من ایجاد می‌کنی، داری از من تعریف می‌کنی، من در قبال باطل ایستادم تا جایی که مرا با این کیفیت به مسجد بردند، من تا اینجا ایستادم اما تو معاویه چه کار کردی؟ گرفتی فقط خوردی و خوابیدی و بعد هم منتظر شدی که یک بلائی سر عثمان بیاورند، بعداً بیایی ادعای احقاق خون عثمان را بکنی، تو چه کار کردی؟ من را این‌جور کردند بسیار خب این پرونده من است این کار من است تو چه کار کردی؟ مردم غیر از خوردن و شکمبارگی چه حمایتی از تو در راه اسلام سراغ دارند و چه مطلبی سراغ دارند؟

پس بنابراین معنای این حدیث این است، باید خودمان را بسنجیم، امروز روز عید غدیر است، روز بیعت با ولایت است، روزی است که انسان باید احساس کند در یک همچنین فضایی قرار گرفته خودش را ببرد هزار و چهارصد سال پیش، سال گذشته توفیق پیدا کردیم ظاهراً در روز عید غدیر در نجف بودیم، من آمدم بیرون خب جمعیت خیلی زیاد بود عجیب بود، از همه جا آمده بودند آن‌قدر جمعیت بود که دیگر از سیصد یا دویست متری اصلاً نمی‌شد جلو رفت، عجیب بود، من آمدم ولی دیدم دیگر برایم مناسب نیست برای حال مناسب نیست ایستادم یک مقداری، یک ربعی ایستادم از آن صحن مطهر آن زیارتنامه معروف روز غدیر که بسیار مستحب است و همه امروز بخوانند آن زیارت امیرالمومنین در روز غدیر را و مفصل هم است، خیلی زیارت عجیبی است، تمام پرونده آدم را این زیارت می‌ریزد رو، تمام پرونده آدم را، وضعیت آدم را، حال آدم را، ارتباط آدم را، تمام جریانات گذشته را که در زمان امیرالمومنین اتفاق افتاد، بعدش اتفاق افتاد، آمدند و ظلم کردند، فلان کردند، تمام اینها در این زیارتنامه است یک زیارتنامه عجیبی است.

جداً من وقتی در آنجا ایستادم یک مرتبه رفتم در جریان غدیر، دیدم من الان در جریان غدیر هستم پیغمبر ایستاده و دارد امیرالمومنین را نصب می‌کند، یعنی دیدم اصلاً در همانجا هستم، همانجا بودم اصلاً، دیدم که خب من کجای قضیه هستم؟ من کجای مسئله هستم؟ چقدر این کلام پیغمبر را باور کردم؟ الان پیغمبر دست امیرالمومنین را گرفته من چقدر... آیا قلبم تنها هست؟ یا با زبانم یا پای عمل هم باید بایستم، یعنی واقعا جریان همان صحنه، همان افراد، همان به‌ها همان چه چه‌ها، همان تعریف‌ها، همان تشویق‌ها، همان نمی‌دانم تمام آنها مثل فیلم آمد در جلوی چشم من و همین‌طور یک یک رد شد رد شد این چه گفت این چه گفت، در همان موقع که پیغمبر این مطالب را داشت می‌گفت می‌فرمود، آن افراد در چه وضعیتی بودند، چقدر کلام پیغمبر را باور داشتند، آیا فقط به قیافه پیغمبر نگاه کردند و خوشحال بودند؟ چقدر اینها به عمق پیغمبر فرو رفته بودند؟ به عمق پیغمبر به عمق آن مطالب، به عمق آن حال و هوا چقدر رفته بودند؟ چقدر آنها نسبت به این قضیه... خب دلش چیست؟ دو ماه

بعد بسم الله دو ماه بعد! این دو ماه بعد را صاف خدا گذاشت در کاسه این مردم، امتحان پیش آمد خیال نکنید. **أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ** ﴿العنکبوت، ۲﴾ مردم خیال می کنند یک حرفی را در روز غدیر بود و تمام شد، دو ماه بعد پیغمبر می رود، دو ماه بعد یکی دیگر می آید به جای پیغمبر، دو ماه بعد شرائط عوض می شود، دو ماه بعد مسائل تغییر پیدا می کند. دو ماه بعد!

خب یا علی! ببینیم چه خبر است، آن صحبت ها، آن حرف ها، آن مطالب آن مسائل، جریان اولیاء، جریان عرفا، جریان بزرگان، همیشه که نمی ماند. مجالس شبهای سه شنبه مرحوم آقا که همیشه نمی ماند، صحبت هایشان در عصر جمعه و در شبهای ماه مبارک رمضان که همیشه نیست، یک دورانی دارد، به به به عجب آقایی، چه نورانی می دارد، چه صحبت هایی چه مطالبی، بیاییم صحبت ها را ضبط کنیم که بماند، بنده خدا بیا این تو ضبط کن، این تو بیا صحبت ها را ضبط کن، این ضبط خب یک مشت سیم و پلاستیک است، شیشه است، این تو چقدر صحبت های آقا را ضبط کردی؟ این تو چقدر مطالب آقا را ضبط کردی؟ و چقدر به کار بردی؟ یک امتحان پیش می آید همان امتحانی که برای همه هست این امتحان پیش می آید بسم الله، پیش آمد. توجه کردید؟

یکی از اشتباهاتی که ما داریم می کنیم و این مسئله را باید بدانیم، پرداختن به این مطالب خیال نکنیم که اینها جایگاهی دارد، مجلس درست کردن و خطبه خواندن و صحبت کردن و بالای منبر رفتن. من الان دارم برای شما این مدت صحبت می کنم دارم حرف می زنم، کسی از باطن من چه خبر دارد؟ آیا من خودم پای کار هستم یا نه؟ من از این حدیث چه مقدارش را بهره دارم؟ کسی خبر ندارد فقط خدا می داند، ان شاء الله به قلبمان که می دانیم دوست داریم این یک تکه را الحمد لله به توفیق خدا انکار نمی کنیم که به قلبمان دوست داریم، اما در مقام زبان و در مقام قلم هم پای کار هستم یا نیستم؟ یا مصالح را در نظر می گیرم، صحبتی که می خواهم اینجا بزنم می سنجم چه حرفی را بزنم که به صلاح است، حرفی که به ضرر من است به شما نگویم می گویند آقا تو که خودت هم همین هستی، تو که همین هستی پس چرا داری می گویی؟ لذا بسنجم، گزینشی مطالب را انتخاب کنم، تعبیرهایی که می آورم یک وقت تعبیری نباشد که بعدا دو روز دیگر به من ایراد بگیرند که آقا شما خودتان بالای منبر داد سخن دادید و چه کردید ولی خودتان فلان، لذا هر چیزی را نگویم گزینشی باشد، این معلوم می شود در قسمت لسان نیستم، حالا به قسمت ید و اینها که دیگر بماند آن دیگر اصلا راجع به آن قسمت صحبت نمی کنیم که خیلی کار خراب است، راجع به آن مطلب، فقط همین می گویم خدایا ما همان قسمت اول را داریم.

امیرالمومنین را قبول داریم که حق است این را می دانیم، این را می دانیم، دوست هم داریم که

دنبالش باشیم، ولی خودت کمک کن آن دو قسمت دیگر و مخصوصاً قسمت سوم را نصیبمان بشود، و گر نه خیلی‌ها هستند آقا، خیلی‌ها هستند به دنبال این مطالب هستند، به دنبال این مسائل هستند در حالتی که اصلاً خودشان اهل این حرفها نیستند، کتاب می‌نویسند خودشان اصلاً به مطالب کتاب باور ندارند، سخن می‌گویند راجع به عرفان سخن می‌گویند خودش از هر منافقی منافق‌تر است، راجع به مطالب اولیا خدا قلم می‌زند در حالتی که از همه کذابین کذاب‌تر و دروغگوتر است، کاری ندارد، آقا نوار باز می‌شود.

امام صادق علیه السلام در آن روایت می‌فرماید: **تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَخْطِئُ بِلَامٍ وَلَا وَاوٍ خَطِيباً مُصَقَّعاً، وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ**<sup>۱</sup> شما یک مردی پیدا می‌کنید این آدم آدم خطیب است، سخنور است، سخنوری یک فن است، سخن گفتن فن است، منبر رفتن فن است، هیچ دلالت بر ایمان نمی‌کند، هیچ دلالت بر صدق نیت نمی‌کند، سخنوری هیچ دلالت بر تقوا نمی‌کند، افرادی بودند سخنورهایی بودند در سابق هم بودند می‌گویند افرادی در آن زمان وقتی صحبت می‌کردند افراد مسحور می‌شدند، سحر پیدا می‌کردند یعنی سحر کلام خودش یک مطلبی است، نگاه می‌کنی می‌گویی اوه این دیگر اول شخص معتقد به مسیر اولیاست، ببینید چطور حرف می‌زند، نه! آقا منافق است این قبول ندارد، این اصلاً قبول ندارد اولیاء را، این قبول ندارد بزرگان را، این قبول ندارد اهل بیت را، این قبول ندارد امیرالمومنین را ولی وقتی که دارد صحبت می‌کند می‌گوید عجب آدمی است عین آن حسان، برمی‌دارد شعر می‌گوید و فلان و این چیزها، حالا تازه آن موقع که می‌گفت یک حال و هوایی پیدا کرده بود که پیغمبر فرمودند: روح الامین کمکت کرده.

امام صادق یا امام باقر می‌فرمایند کسانی را پیدا می‌کنید که یک واو و لام نمی‌گویند این قدر اینها بر صحبت مسلط هستند این قدر بر خطابه مسلط هستند، از اول صحبت تا آخر صحبت یک ساعت یک کلمه را تکراری حرف نمی‌زند و الخطیب مصقع، مصقع یعنی کسی که خیلی بلیغ صحبت می‌کند و رسا حرف می‌زند، قلبش از شب ظلمانی تاریکتر است، شب محاق دیدی، شب بیست و هشتم بیست و نهم ماه، شما اصلاً می‌بینید یک متری خودتان را نمی‌بینید چون چیز نیست، محاق، در نیمه شب از شب ظلمانی تاریکتر است، یعنی دیگر چطور امام صادق مثال بیاورد برای ما؟ از شب ظلمانی که اصلاً هیچ روزنه‌ای برای نور وجود ندارد چنان حرف می‌زنی می‌گویی اصلاً این پای کار است، خودش یک رکن قضیه است، فن است، هنر است. مثل بقیه هنرهای دیگر. یک هنر است یک هنر مثل آهنگری می‌ماند،

مثل نجاری می ماند هنر است، آن کسی که نجار است نجار است حالا فرض بکنید که یا یک تخت می سازد یا یک وسیله حرام می سازد هر دو چیست؟ آن کسی که فرض بکنید که مثلاً صدای خوب خوب دارد حالا این صدای خویش را یا در دین و تبلیغ دین و اهل بیت و شعار اهل بیت صرف می کند خب می شود عمل مستحب و عمل حتی واجب و مورد رضای خدا یا صدای خویش در راه معصیت صرف می کند مجالس لهو و لعب و عیش و عیاشی خب این عمل می شود حرام، صدا یکی است، صدا صداست نه اینکه حالا آمده در مجالس نه دیگر این کارش درست است، این تو چه خبر است؟ صدای خوب همه دارند خیلی ها صدای خوب دارند، این صدا را در کجا مصرف می کند؟ در مجلس اهل بیت صرف می کنی؟ یا در مجالس لهو و لعب صرف می کنی؟ این یک مهنة است، این یک نوع فن است، این یک نوع تخصص است، و همین طور در سایر مسائل دیگر، همین طور صحبت کردن هم همین طور است، آمدن بالای منبر و صحبت کردن این هم همین است، هیچ تفاوتی نمی کند، و تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ تَعْبِيرًا عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ<sup>۱</sup> عجیب است عجیب، آقا شخصی را پیدا می کنی که اصلاً نمی تواند آنچه که در دلش است به زبان بیاورد یعنی اصلاً سواد ندارد اصلاً بیان ندارد، وَ قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمُضْبَّاحُ دلش مانند چراغ می درخشد، مانند چراغ می درخشد.

خدا رحمت کند مرحوم حاج هادی ابهری خدا رحمتش کند، بنده از یک نفر از بستگان و نزدیکان مرحوم آیت الله حاج سید هادی میلانی رحمت الله علیه... ایشان هم مرد بسیار بزرگی بود، مرد بی هوایی بود، مرد بی هوایی بود و بسیار مرد بزرگ و مرد نازنینی بود و مرحوم آقا هم نسبت به ایشان علاقه داشتند و در تشییع ایشان هم شرکت کردند در آن موقع ما مشهد بودیم و وقتی که برای عیادتشان رفتند می فرمودند دیدم حالت انقطاع خوبی ایشان پیدا کرده و در روزهای آخر به اصطلاح کسالتشان می فرمودند دیدم حالت انقطاعش حالت انقطاع خوبی هست، ایشان نقل می کردند که مرحوم حاج هادی ابهری با مرحوم میلانی صیغه اخوت و برادری خوانده بودند، همان طوری که مستحب است امروز مومنین صیغه برادری بخوانند، ایشان می گفتند که در بعضی از اشکالات و شبهاتی که برای مرحوم آقای میلانی پیش می آمد از مرحوم حاج هادی ابهری استشاره می گرفت و مشورت می کرد در حالتی که مرحوم حاج هادی ابهری اصلاً سواد نداشت، اسکناسهای آن موقع را از روی رنگش می فهمید چیست نه از روی شماره، از روی نمره نمی فهمید یعنی در این حد، مهر در جیبش بود هر جا می خواست امضا کند این مهر را درمی آورد خیس می کرد با مهر می زد، امضا بلد نبود بکند، مهر در جیبش خود من هم

دیده بودم مهر در کیسه داشت درمی آورد و باز می کرد و می زد و آن را برایش درست کرده بودند.

در مواردی که برای این مرجع بزرگ شبهه پیش می آمد و نمی توانست این مشکل را حل کند با حاج هادی ابهری مشورت می کرد و هر چه او می گفت عمل می کرد بعد از حاج هادی می پرسید حاجی از کجا می فهمی؟ - خب عمل می کرد معلوم بود یکی دو تا نبوده تجربه داشته انجام می داده - قَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمَصْبَاحُ این است مانند مصباح می درخشد می گفت وقتی که مطلب به من عرض می شود می بینم آن قسمت نور دارد، دو طرف است دیگر، انجام بدهد انجام ندهد، این کار را بکن این کار را نکن، می گفت وقتی نگاه می کنم می بینم آن نور دارد این طرفش تاریک است، می گویم این کار را بکن و این مرجع ترتیب اثر می داد، خب این مال چیست؟ به خاطر اینکه صدق نیت دارد. او می رود بالای منبر یک ساعت راجع به علی حرف می زند ولی قلبش مانند شب تاریک و شب ظلمانی است و جز کدورت و ظلمت افاضه ای از او نمی نمایاند، این شخص نمی تواند حتی صحبت کند، صحبت که می کند شش تا غلط در صحبت دارد، اما این طور می گوید می بینم این قسمت نور دارد آن قسمت ظلمت دارد می گویم این کار را بکن، مسئله این است.

خب دیگر مطالب دیگری بود در ذهنم می خواستم آنها را خدمت رفقا بگویم که دیگر ظاهرا تجویز بیش از این الحمدلله، بیش از این تجویز نیست و اخطارها یکی پس از دیگری دارد می آید، لذا دیگر صحبت را تمام کنیم. الحمدلله همه اهل اطلاع هستند، همه خلاصه اهل بخیه و اهل مطلب، گفتند که ناصر الدین شاه دنبال چیز می گشت که حالا یک چیزی بدوزد، پرده دوزها هم آمدند. گفتند شما دیگر چرا؟ گفتند ما هم اهل بخیه هستیم و همه الحمدلله مطلب را در صحبت بزرگان شنیدید و دیدید، در مرحوم آقا رضوان الله علیه و دیگران، در صحبتهایشان در نوشته هایشان، هجده جلد امام شناسی ایشان راجع به چه نوشت؟ راجع به همین امروز ما نوشته عزیز من، راجع به امروز ما این امام شناسی نوشته شده، راجع به این که امروز ما چشممان را باز کنیم، امروز فهمان را باز کنیم، امروز سر به هر جا نسپریم، آن کسی که می آید دم از ولایت امیرالمومنین می زند و بعد بر سر سفره معاویه می نشیند و به دربار شام می رود نکند خدایی نکرده ما جزو آنها باشیم، آن کسی که می آید صحبت با امیرالمومنین را درک می کند و بعد به واسطه بعضی از اشکالات و بعضی از صعوبات و مسائل به دربار معاویه پناه می برد و به شام می رود و باعث تایید جبهه مخالف علی می شود، معاویه می آید و می گوید به من نگاه کنید این اصحاب علی هستند که گذاشتند از پیش علی آمدند اینجا، معاویه اینها را می برد در مسجد اموی به مردم نشان می داد، آیا اینها از اصحاب امیرالمومنین بودند؟ آن کسی که دارد می آید و دم از ولایت می زند ولی هم اکنون در مجالسی شرکت می کند که قطعا آن مجالس مورد غضب و مورد سخط



امیرالمومنین است دارد دروغ می گوید، دروغ دارد می گوید، آن کسی که می آید دم از ولایت می زند و با افرادی حشر و نشر دارد که قطعا می داند آن افراد در جبهه مقابل با جبهه ولایت قرار دارند والله العظیم دارد دروغ می گوید به ولایت و دارد به ولایت خیانت می کند، خیانت می کند آقا!

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ تمام شد؟ حمد خدایی که ما را از متمسکین...، کجا تو تمسک کردی؟! تو که شمشیر کشیدی به روی علی! کجایت تمسک است؟ تو کجای کارت تمسک است؟ تو که داری شرکت می کنی در فلان مجلسی که مجلس ضد ولایت است تو به روی علی شمشیر کشیدی گرچه به حسب ظاهر داری می گویی من متمسک هستم، تو که داری رفاقت می کنی با کسی که در مقابل ولایت ایستاده، تو شمشیر به روی علی کشیدی، تو بر فرق علی ضربت زدی در شب نوزدهم، تو همان هستی، گرچه داری می گویی که ما دنباله روی علی هستیم، تمسک به چه می گویند؟ تمسک به کسی می گویند پایش را جای پای علی بگذارد، امروز روزی است که ما باید همان طوری که گفتیم بینیم علی در این زمان کیست؟ علی زمان کیست؟ حسین زمان کیست؟ آن امیرالمومنینی که در روز عید غدیر پیغمبر دستش را بالا برد و به مردم فرمود با این علی بیعت کنید، نه با هر شخصی که اسمش علی است، با آن علی بیعت کنید آن علی امروز، امام زمان است، اگر ما حسین زمان داریم آن یک نفر است، اگر ما علی زمان داریم آن یک نفر است، اگر ما امام سجاد زمان داریم آن یک نفر است، اگر ما امام صادق داریم آن یک نفر است، آن حضرت بقیة الله است.

پس امروز روز عید بیعت ما با امام زمان است، ما با امام زمان داریم بیعت می کنیم، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ائمه معصومین کیست؟ امام زمان است. باید بگوییم حمد خدایی را که ما را متمسک کرده بدانیم معنای تمسک را، فراموش نکنیم یعنی چنگ انداختیم. دیده اید؟ آن کسی که در دریا غرق است برایش یک طناب می اندازند می گویند بگیر یک دفعه چنگ می زند، این را می گویند تمسک، ولی کسی که حالا مثلا می آید می رود این پرده را می زند کنار این تمسک نیست، آن کسی که چنگ می زند یعنی دارد می میرد، دارد غرق می شود، دارد هلاک می شود یک دفعه می بیند یک ریسمان آمد، یک دفعه می بیند یک دستی آمد، این را می گویند تمسک، پس معنای تمسک را بفهمیم که چیست، از خدا بخواهیم این معنا را امروز نصیب ما بکند و تمسک به ذیل ولایت امام زمان علیه السلام در امروز را خدا توفیق کند که هر چه هست از ناحیه خداست.

امروز روزی است که ما باید تجدید ولایت کنیم، تجدید بیعت با ولایت کنیم، یعنی بگوییم تا حالا هر چه بود گذشت، امسال را شروع کنیم، امروز را سال اول خودمان قرار بدهیم از روز عید غدیر بینیم که امامان چه می خواهد، در کجا سخن بگوییم، در کجا ساکت باشیم، هر جا هم نباید حرف زد،

بر کجا رضای او هست همانجا قدم برداریم، رضای او را بر رضای خودمان برتری بدهیم، آن فضایی را که برای آن زمان بود آن فضا را برای خودمان بیاوریم، ما خودمان را در آن فضا قرار بدهیم درست شد؟ اگر این طور باشد آنوقت ما همان منتظری خواهیم بود که منتظر ظهور حق توسط مهدی موعود و توسط فرزند آن علی علیه السلام خواهیم بود، دیگر در همان راستا حرکت می‌کنیم ما هم در همان جریان غدیر قرار می‌گیریم، ما هم در همان فضای غدیر قرار می‌گیریم، ما هم در همان راستا در آن جا واقع می‌شویم، توفیقی که خداوند امروز نصیب عده‌ای از دوستان و اخلائی ایمانی و روحانی کرده است این است که امروز این روش را خیلی محکمتر و خیلی پابرجاتر و خیلی با استقامت بیشتر می‌خواهم در پیش بگیرم، آن کسی که می‌خواهد معمم شود فقط یک عمامه نیست، یک عمامه و رسم و رسوماتی که در کلیساها هم برای آنهایی که می‌خواهند کشیش شوند همین رسومات را دارند ولی بین ما و بین آن کشیش‌ها و خاخام‌ها و اینها چه فرق است؟

همین صرفاً یک لباس عوض کردن است؟ یا اینکه نه برای ما امروز روزی است که می‌خواهیم آنچه را که افراد باید در همان زمان به آن ترتیب اثر می‌دادند و ندادند امروز محقق بکنیم. امروز روزی است که با این تغییر لباس و تغییر چهره خود را در همان مجرای باید قرار بدهیم که رسول خدا آمد امیرالمومنین را در آن مجرا قرار داد، آن عبارت است از تبلیغ رسالت الهی و رساندن آنچه که به خیر و به صلاح مردم است. این را ما باید مد نظر قرار بدهیم و بدانیم، بدانیم اگر عملی از ما سر بزند صحبتی از ما اگر سر بزند تصرفی از ما سر بزند که خدایی نکرده آن عمل باعث شود حتی یک دقیقه شخص - خیلی مسئله مسئله حساسی است - نسبت به معتقداتش، نسبت به باورهایش، نسبت به آنچه که امام وظیفه دارد از طرف خدای متعال که به مردم ابلاغ کند خدشه‌ای وارد شود باید در روز قیامت پاسخگو باشیم و اگر حرفی از ما سر بزند و قدمی و قدمی که به واسطه آن تصحیح بشود اصلاح بشود، در رفتار در معتقدات، در دین، در دین مردم تصحیح واقع شود بداند که این اجر نهایت ندارد.

لذا پیغمبر به امیرالمومنین فرمودند **يَا عَلِيُّ لَآنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ نَسَمَةً خَيْرٌ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ**<sup>۱</sup>، اگر یک نفر به دست هدایت پیدا بکند بفهمد چه می‌کند، راهش را عوض کند، اعتقادش را عوض کند، مسیرش را برگرداند تا امروز این کار را می‌کرد از امروز می‌فهمد اشتباه کرده باید این کار را انجام بدهد، برای تو از آنچه که خورشید بر او بتابد آن نفعش بیشتر است یعنی چی؟ یعنی حدی ندارد، اجر این حدی برایت ندارد. این دو مسئله مسئله بسیار مهمی است که ما باید در نظر بگیریم.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوِلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ الْمَعْصُومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.  
 اَللّهُمَّ اِنَّا نَرْغَبُ اِلَيْكَ فِي دَوْلَةٍ كَرِيْمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْاِسْلَامَ وَاَهْلَهُ ، وَتُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَاَهْلَهُ وَتَجْعَلُنَا فِيهَا مِنْ  
 الدُّعَاةِ اِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةِ اِلَى سَبِيلِكَ وَتَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ<sup>۱</sup> .  
 اَللّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ  
 حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ اَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُتِمَّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.  
 جهت تعجیل در ظهور حضرت، ظهور باطنی و ظهور ظاهری و تشرف به زیارت و لقاء آن  
 حضرت یک صلوات ختم کنید.

اللهم صلی علی محمد و آل محمد

---

۱- مفاتیح الجنان، فقره ای از دعای افتتاح